

فلسفه

اجتماعی نبوت

و نقش امامت

و مرجعیت

سرور دانش

اشاره:

آنچه می خوانید متن سخنرانی است که تحت همین عنوان توسط برادر محترم آقای دانش به مناسبت ۱۷ ربیع الاول سالروز میلاد پیامبر گرامی اسلام (ص) و حضرت امام جعفر صادق (ع) در دفتر آیه الله العظمی محقق کابلی در قم ایراد شده و پس از پیاده شدن از نوار اکنون با اضافات و اصلاحات اندکی که توسط خود ایشان صورت گرفته، به چاپ سپرده می شود تا مورد استفاده عموم قرار گیرد.

قال الله الحكيم في كتاب الكريم:

«كان الناس امة واحدة فبعث الله النبيين مبشرين و منذرين و انزل معهم الكتاب بالحق ليحكم بين الناس فيما اختلفوا فيه و ما اختلف فيه الا الذين اوتوه من بعد ما جاءتهم البينات بغيا بينهم فهدى الله الذين آمنوا لما اختلفوا فيه من الحق باذنه و الله يهدي من يشاء الى صراط مستقيم» (۱)

(قرآن کریم)

پیش از همه این روز مبارک و این جشن فرخنده، جشن نبوت و امامت، میلاد مسعود پیامبر عظیم الشان اسلام (ص) و ششمین اختر فرروزان آسمان امامت حضرت امام جعفر صادق (ع) و فرا رسیدن هفته مبارک وحدت را به محضر حضرت ولیعصر (عج) و مقام معظم رهبری و همه امت اسلامی و شما طلاب و حضار محترم تبریک و تهنیت عرض می کنم.

در فلسفه نبوت و بعثت مطالب فراوانی است، در ابعاد فلسفی و عرفانی و کلامی آن فعلاً بحثی نداریم، بطور مختصر در بعد اجتماعی آن و تا آنجا که مربوط به انسان و جامعه می شود مطالبی را به عرض می رسانم.

اصولاً در باره انسان و جهان و نوع تلقی و برداشتی که ما از انسان می توانیم داشته باشیم، دو نظریه وجود دارد: نظریه خدا محوری و نظریه انسان محوری. در نظریه خدا محوری که در واقع همان بینش جهان بینی الهی و توحیدی است، انسان دارای خاصیتها و ویژگیهای بخصوصی است. انسان در این بینش خلیفه و جانشین خداوند در زمین است «و اذ قال ربک انی جاعل فی الارض خلیفة» (۲) و این مزیتی است که هیچ موجود دیگری در عالم هستی ندارد. خاصیت دوم که در همین رابطه (خلافت انسان) مطرح است، صحنه رقابت انسان

۲- تشکیلات و آئین حرکت انسان و برنامه کار که ما آن را شریعت نام می‌گذاریم و یا ایدئولوژی.

۳- میدان اجتماعی عمل و یا جامعه و امت.

از آنچه گفته شد، فلسفه اجتماعی نبوت و بعثت را در می‌یابیم چرا ما نیاز به بعثت انبیاء داریم؟ طبق این بینش بسیار روشن است چون ما می‌خواهیم انسان را براساس این سه عنصر بسازیم و عنصر اول امامت و رهبری است و در رأس امامت، بعثت و نبوت قرار دارد.

اما در بینش دوم و نظریه «انسان محوری» خود انسان محور همه عالم هستی است، او واگذاشته به خود است، او است و زندگی و راه او، نه جانشین کسی است و نه امامتدار کسی و طبیعی است که مسئولیت پذیری هم در او وجود ندارد. در این بینش نیازی به بعثت هم احساس نمی‌شود زیرا انسان جزء این عالم ماده بی روح و بی مسئولیت و نا آگاه است اما از دیدگاه ما جهان چنین نیست، انسان و جامعه انسان هم چنین نیست پس ما نیاز به رهبری داریم و نیاز به بعثت کسانی داریم که در پرتو شریعت الهی و این تشکیلات و آئین توحیدی، انسان را به سوی مقصد راهنمایی و هدایت کند «ولقد ارسلنا رسلنا بالبینات و انزلنا معهم الكتاب و المیزان ليقوم الناس بالقسط» (۹)

«كان الناس امة واحدة فبعث الله النبيين مبشرين ومنذرين و انزل معهم الكتاب الحق ليحكم بين الناس فيما اختلفوا فيه و ما اختلف فيه الا الذين اوتوه من بعد ما جاءتهم البينات بغيا بينهم فهدى الله الذين آمنوا لما اختلفوا فيهِ من الحق باذنه والله يهدى من يشاء الى صراط مستقيم» (۱۰)

(مردم امت واحد بودند پس خدا رسولان را فرستاد تا بشارت و بیم دهند و با آنها کتاب برآستی فرستاد تا تنها دین خدا در موارد نزاع مردم حکمفرما باشد پس همان گروه که بر آنان کتاب آسمانی آمد برای تعدی به حقوق یکدیگر در کتاب حق، شبهه و اختلاف افکندند پس خدا به لطف خود اهل ایمان را از آن ظلمت شبهات به نور حق هدایت فرمود خداوند هر که را بخواهد به راه راست بنماید.)

انسان فطرت توحیدی دارد، امت واحد بود اما در طول زمان از این مسیر انحراف پیدا کرد، تفرقه در جامعه بوجود آمد، شرک حاکم شد و خداوند پیامبران را فرستاد تا دوباره انسان را به سوی همان مسیر رهبری کنند و تا از این

و فرشته است، فرشته بعنوان یک موجود مقدس و خدا شناس و خداپرست در برابر این پیشنهاد (خلافت) خداوند می‌گوید «أتجعل فيها من يفسد فيها و يفسك الدماء و نحن نسبح بحمدك و نقديس لك» (۳) اما خداوند می‌فرماید «انسی اعلم ما لا تعلمون» (۴) و سرانجام در این صحنه داغ رقابت و مبارزه بین این دو موجود (انسان و فرشته) انسان پیروز می‌شود. عامل پیروزی انسان در این رقابت جدی با فرشته، آگاهی انسان است، عنصر علم و آگاهی انسان را در مقابل فرشته، به مقام برتری می‌رساند «علم آدم الاسماء كلها» (۵) و همین دانستن «اسماء» (حال مصداق آن هرچه بوده بحثی نداریم) و علم و آگاهی انسان، او را جانشین خداوند در زمین گردانید.

خاصیت دیگر: انسان موجودی است مختار و آزاد و انتخابگر و این خاصیت را فرشته نداشته است «و هدیناه النجدین» (۶) «انا هدیناه السبیل اما شاکراً و اما كفوراً» (۷) اصل هدایت از جانب خدا است اما این انسان مختار است که کدام راه و کدام مسیر را در این حرکت بر می‌گزیند؛ راه شکر و سپاس نعمتهای الهی را و در صراط مستقیم حرکت می‌کند و یا کفران و ناسپاسی را و در مسیر انحرافی گام بر می‌دارد؟ در همین رابطه خاصیت دیگر، «امانتداری انسان و مسئولیت پذیری» او است «انا عرضنا الامانة على السموات و الارض و الجبال فابین ان يحملنها و اشفقن منها و حملها الانسان انه كان ظلوماً جهولاً» (۸)

خداوند امانت خود را (حالا هرچه باشد) عرضه می‌کند به همه عالم وجود و هستی و همه از این مسئولیت سنگین می‌ترسند اما انسان این امانت را بردوشل می‌کشد. شخصی که امین است، بطور طبیعی در او عنصر «مسئولیت پذیری» هم وجود دارد، کسی که احساس مسئولیتی در برابر چیزی یا کسی ندارد، امانت بردار و امین او هم نمی‌تواند باشد اما انسان امانتدار خداوند و بطور یقین مسئولیت پذیر است. پس در مجموع، انسان موجودی است جانشین خداوند در زمین، آگاه و تعلیم یافته توسط خداوند، مختار و انتخابگر، امانتدار الهی و مسئولیت پذیر.

با چنین بینش و تلقی، انسان یک موجود بی تکلیف و وانهاده به خود نیست، در تربیت او در مرحله نخست سه عنصر لازم است:

۱- مربی، کسی که دست او را بگیرد و به سوی مقصد

هدایت کند و به تعبیر بهتر «امامت و رهبری»

انسان، امت واحده و مؤحد بسازد و با پیامبران کتاب را نازل فرمود، این کتاب همان شریعت و برنامه و تشکیلات است که باید انسان مطابق آن این مسیر را طی کند.

در آیات قرآنی نمونه‌های زیادی درباره بعثت انبیاء و نقش آنان در زندگی انسان داریم که بسیار روشن فلسفه نبوت و وظیفه پیامبران را در رابطه با انسان و جامعه انسانی بیان می‌کند. «الذین يتبعون الرسول النبي الامسى الذي يجدونه مكتوباً عند هم فى التوراة و الانجيل، يأمرهم بالمعروف و ينهيه عن المنكر و يحل لهم الطيبات و يحرم عليهم الخبائث و يضع عنهم اصرهم و الاغلال التى كانت عليهم فالذین آمنوا به و عزروه و نصره و اتبعوا النور الذى انزل معه اولئك هم المفلحون» (۱۱)

این رسالت پیامبران است که «اصر و اغلال» را از دوش ما بردارند و انسان را از این بند و زنجیرها آزاد بسازند.

بدنبال رسالت و بعثت، مسئله امامت نیز در همین رابطه قابل طرح است. ائمه (ع) در واقع از این جهت یعنی از بعد رهبری اجتماعی انسان، همان رسالتی را بردوش دارند که پیامبران الهی داشتند. ما با مروری بر زندگی ائمه اطهار (ع) می‌بینیم که نقشهای گوناگون، متفاوت و احیاناً متضاد توسط ائمه (ع) ایفا شده است اما به تعبیر شخصیت بزرگ جهان اسلام شهید صدر «اهل البيت تنوع ادوار و وحدة هدف» (۱۲) همه این نقشهای گوناگون، یک هدف را دنبال کرده است. اگر ما امام حسین (ع) را می‌بینیم که در آن مبارزه خونین، شهادت را بر می‌گزیند و امام صادق (ع) را می‌بینیم که در سنگر دیگر آن رسالت را بردوش می‌کشد، هر دو هدف واحد دارند اما نقشها و تاکتیکهای هر دو متفاوت است.

آنچه در حرکت ائمه (ع) بعنوان یک هدف مشترک در بعد مسائل اجتماعی امت اسلام مطرح است، دو مسئله است یکی مبارزه با انحراف سیاسی و بدست گرفتن زمام رهبری جامعه و دوم تعمیق رسالت و شریعت الهی از نظر فکری و علمی و فرهنگی. ائمه (ع) در مرحله اول این تلاش را داشتند که با آن انحرافی که در جامعه پدید آمد بعد از رحلت پیامبر اسلام (ص) مبارزه کنند و دوباره جامعه اسلامی را در مسیر صحیح و سالم آن باز گردانند و حکومت اسلامی را تشکیل بدهند این یکی از اهداف مشترک آنان بوده است و هدف مشترک دیگر این بوده که این شریعت و آئین توحیدی و این تفکر و مکتب را عمق و غناء ببخشند و از نظر علمی و فکری و

فرهنگی و از نظر احیای شخصیت اسلامی و زنده نگهداشتن این امت تلاش نمایند و از همین رو می‌بینیم که در زمان امام صادق (ع) شرائط خاصی در جامعه حاکم است، از یکطرف انحراف سیاسی به اوج خود رسیده و بنی امیه مخصوصاً آخرین زمامداران آنها در اوج فساد و انحراف بودند و از طرف دیگر طی یک کودتا و یک حرکت که تحت پوشش شعارهای اسلامی بوجود آوردند، بنی عباس قدرت را بدست گرفته و بنی امیه را منقرض ساختند و از جهت سوم امام صادق (ع) در وجود خود و بارانش این امکانات را سراغ ندارد که قیام کنند و در این شرائط قدرت سیاسی را بدست گیرند که نمونه‌های تاریخی آن زیاد است. نیروهای مؤمن و معتقد به این خط هنوز در آن حد - از نظر کمیت و کیفیت - نبودند که پس از انقراض بنی امیه، قدرت را بدست بگیرند و امام صادق (ع) در سخنانش بارها بر این نکته تأکید ورزیده که هنوز لحظه مناسب و شرائط مناسب قیام ما فرا نرسیده است و لذا خود آن حضرت دست به قیام مسلحانه نزد.

از منوی دیگر باز هم شرائط طوری بود که غیر از بعد سیاسی قضیه، در بعد فکری و فرهنگی، جامعه در یک حالت خاصی قرار گرفته است. در آن شرائط از یکطرف تهاجم فکری و فرهنگی از خارج مرزهای جامعه اسلامی با شدت و وسعت تمام آغاز شده بود، افکار خارجی و مکتبها و تفکرات غیر اسلامی از زبانهای خارجی با وسعت زیاد ترجمه شده و در اختیار مردم قرار گرفت و فرهنگ یونان و روم و تفکرات دیگر در جامعه نفوذ کرده بود اصولاً در دوره بنی عباس این حرکت فرهنگی بسیار اوج یافته است اما یک حرکت بنی ضابطه و در شرائطی است که حتی در داخل جامعه اسلامی افراد زندق و ملحد همچون ابن ابی العوجا و امثال او با قدرت تمام در جهت تثبیت افکار خودشان تلاش می‌کردند و حتی در مسجد حضور یافته و با شخص امام صادق به بحث می‌پرداختند و با جدیت استدلالهای خود را مطرح می‌کردند و از این گذشته در میان خود شیعیان و پیروان اهل بیت (ع) افکار انحرافی زیادی نفوذ کرده و مذاهب و بینشهای گوناگون تحت تأثیر افکار داخلی و خارجی بوجود آمده بودند و آن تفکر خاص شیعی در معرض تهدید جدی قرار گرفته بود.

در این شرائط اگر کسی دیگر از ائمه (ع) غیر از امام صادق (ع) می‌بود هم همان موضعی را انتخاب می‌کرد که امام صادق (ع) انتخاب کرد یعنی اندیشیدن به اصل دوم و تعمیق

این روش و این شکل را داشته است؛ مبارزه مخفی و در پوشش تقیه و پنهانکاری در این مرحله دو اصل عمده سیاسی و مبارزاتی قابل توجه است.

اصل اول: اصل پنهانکاری است که در تفکر و فرهنگ ما تحت عنوان تقیه یاد می‌شود، تقیه قبل از آنکه یک اصل مذهبی باشد، یک اصل سیاسی است چون در این دوره اختناق و استبداد اموی و عباسی و بعد از آنها، چاره‌ای جز این نبود که مبارزه باید به صورت زیر زمینی باشد و در این راستا است که می‌بینیم نام رجال و فقهای بزرگی در لیست شهدای ما ثبت است، شهدائی که در کتاب «شهداء الفضیلة» (۱۳) نام برده شده عمدتاً شهدائی هستند که در همین دوره (مبارزه مخفی) شهید شده‌اند.

اصل دوم که در همین دوره و حتی در زمان حضور ائمه (ع) وجود داشته و امروز برای ما بصورت بسیار ساده مطرح است، اصل «وکالت و نمایندگی» و سیستم «وکلا» و «نواب» است. این اصل هم پیش از آنکه رنگ شخصی و یا اقتصادی داشته باشد، رنگ سیاسی دارد. وکلا در واقع خط رابط بین مردم و مرجعیت هستند، وکلای مرجعیت باید از میان زبده‌ترین رجال جامعه انتخاب شده باشند تا هم پاسخگوی سؤالات، نیازها و مشکلات مردم باشند و هم این نیازها و مشکلات را به مقام مرجعیت و رهبری منتقل کنند و هم خود، مبارزه را رهبری کنند و مردم را در این رابطه حرکت دهند. وکلای مرجعیت، عناصر متعهد و متقی و مبارز و آگاه و دانشمند بودند و باید باشند. این یک اصل بسیار جالب و مهم است. ویژه گیها و خاصیت‌هایی که باید در وکیل وجود داشته باشد بطور خلاصه عبارت است از:

- ۱- معرفت دینی و شناخت کامل از مکتب و شریعت
 - ۲- امانت داری و صداقت در کار
 - ۳- تدبیر و مدیریت کافی در مسائل سیاسی و اجتماعی
 - ۴- قاطعیت در مواضع اساسی
 - ۵- اطاعت کامل از تصمیمات رهبری
- و با این ویژه گیها است که یک وکیل می‌تواند وظایف ذیل را انجام دهد:

- ۱- توجیه فکری و ایدئولوژیک و مبارزه با انحرافات اعتقادی و آگاه ساختن مردم نسبت به اسلام.
- ۲- بسیج سیاسی و حرکت دادن مردم برای حضور در صحنه سیاسی و سهم‌گیری در مبارزه.

این رسالت و شریعت و عمق و غنا بخشیدن به این مکتب و تربیت کادرهای ورزیده علمی و لذا ما این همه رجال بزرگی که در رجال و حدیث و کلام و فقه و رشته‌های دیگر داریم، اغلب آنان در همین دوره تربیت شده و ظهور کرده‌اند. امام صادق (ع) احساس می‌کرد که باید امت را از این خطرات نجات ببخشد.

بدین ترتیب می‌بینیم که امامت بدنبال بعثت و رسالت انبیاء همان هدف و وظیفه‌ای را تعقیب می‌کند که پیامبران الهی در طول تاریخ دنبال کردند یعنی ساختن انسان بر اساس بینش توحیدی و عمق بخشیدن به این تفکر و مبارزه با انحرافات سیاسی و فکری که در جامعه انسانی وجود دارد.

بعد از امامت و آغاز عصر غیبت، در تفکر شیعی، عصر نواب امام زمان آغاز شده و نقش مرجعیت و فقها مطرح می‌گردد. در واقع مرجعیت و فقاها همان رسالت و نقشی را بر دوش دارد که ائمه (ع) بر دوش داشتند. ۱- مبارزه با انحرافات سیاسی و تثبیت حاکمیت الهی و استقرار حکومت اسلامی در جامعه. ۲- عمق و غنا بخشیدن به این مکتب و شریعت. به تعبیر دیگر نقش مرجعیت هم در دو بعد قابل بررسی است: ۱- بعد سیاسی ۲- بعد علمی.

در بعد سیاسی در طول بیش از هزار سال از تاریخ مرجعیت، مجموعه این دوران را اگر در نظر بگیریم می‌بینیم که مرجعیت شیعی، نقش خود را به بهترین وجه در این رابطه ایفا کرده است. البته اگر ما هر مقطع زمانی را جدا جدا مطالعه کنیم، شاید این نقش را درست درک نکنیم اما اگر این هزار و چند صد سال را بعنوان یک مجموعه در نظر بگیریم و شرایط موجود و جامعه اسلامی را از آغاز عصر غیبت تا کنون ملاحظه کنیم، نقش سیاسی فقها را بخوبی درک خواهیم کرد. مبارزه سیاسی فقها را در سه مرحله می‌توانیم خلاصه کنیم:

- ۱- مرحله مبارزه مخفی و زیر زمینی
 - ۲- مرحله مبارزه علنی و آشکار
 - ۳- مرحله تصدی حاکمیت و بدست گرفتن قدرت سیاسی و ایجاد حکومت اسلامی
- مرحله اول شاید صدها سال طول کشیده است، برای این مرحله ما نمی‌توانیم مقطع‌های زمانی خاصی را در نظر بگیریم، و سال خاصی و یا قرن خاصی را تعیین کنیم اما در مجموع از زمان غیبت، در طول صدها سال، مبارزه فقهای ما

بطور خلاصه در مجموع می‌بینیم که با توجه به این سه مرحله یاد شده، مرجعیت ما در بعد سیاسی، نقش خود را به بهترین وجه ایفا کرده است و با تحمل رنجها، مشقت‌ها و مرارت‌های فراوان به اوج تکامل تفکر سیاسی و عمل سیاسی دست یافته است.

اما در بعد علمی و رسالت عمق و غنای علمی و فکری بخشیدن به مکتب؛ این وظیفه هم در عصر غیبت بر دوش فقها و مراجع ما بوده است که واقعاً می‌بینیم شاهکارهای بزرگ و مهم علمی در این رابطه انجام شده است و روح تفکر اسلامی و علوم اسلامی با این وسعت و گستردگی در اثر تلاشهای علمی بی‌وقفه مراجع و فقها، زنده مانده است.

البته در این رابطه یک مسئله قابل طرح است و آن اینکه امروز برخی از اندیشمندان معتقدند که مرجعیت و فقاہت ما در بعد علمی به موازات بعد سیاسی خود رشد نیافته است گرچه در ظاهر قبول این نظر چندان آسان نیست اما اگر ما مقایسه کنیم بین این دو بعد (سیاسی و علمی) گفتیم که در بعد سیاسی، تفکر سیاسی مرجعیت و مبارزات سیاسی فقهای ما به قله تکامل خود دست یافتند و به مرحله عمل و استقرار حکومت اسلامی رسیده است اما در بعد علمی طبیعی است که به این قله نرسیده است و حد اقل می‌توان گفت که به تناسب شرائط زمان و دنیای معاصر پیش نرفته است و اگر ما دائرة المعارف‌های بزرگ علمی فقهی و اصولی و فلسفی و کلامی و روایی را فعلاً در دست داریم، عمدتاً همه یا اکثر آنها محصول قرنهای گذشته است، حد اقل محصول یک قرن قبل است در حالیکه در قرون اخیر، دنیا تحول دیگری پیدا کرده و از نظر فکری و علمی پیشرفتهای شگرفی داشته است و فقه که در واقع علم زندگی انسان و علم حیات جامعه است، به موازات پیچیده شدن و پیشرفت زندگی اجتماعی انسان، پیشرفت و گستردگی لازم را پیدا نکرده است. ما امروز در بخش فقه سیاسی در نقطه آغاز هستیم و کار زیاد صورت نگرفته است و در بخش فقه اقتصادی همین مشکل را داریم و متناسب با وضعیت اقتصادی جهان، مسائل مورد نیاز در فقه ما مورد بحث قرار نگرفته است و در فقه بین الملل که در واقع باید تنظیم کننده روابط بین المللی جامعه و حکومت اسلامی باشد، باز هم کار زیادی صورت نگرفته است و به همین جهت است که برخی از اندیشمندان بزرگ در گذشته و حال مسئله تخصصی شدن بخشهای مختلف فقه را مطرح کرده اند بدین

۳- کانالیزه کردن ارتباط مردم با مقام رهبری برای سرعت و سهولت بخشیدن به کارها و صرفه جوئی در وقت.

۴- جلوگیری از نفوذ عوامل دشمن در داخل صفوف مبارزان مؤمن

۵- سازماندهی اقتصادی مبارزه و رفع نیازهای افراد مستحق و فعال جنبش و ساماندهی پروژه‌های اجتماعی در جهت توسعه و گسترش نهضت و اهداف آن.

۶- جلب و جذب پیروان جدید و توسعه مردمی و اجتماعی و نفوذ در میان توده‌ها. (۱۴)

امروز باید به این مسئله توجه کافی و لازم بعمل آید و به شکل ساده و سطحی برخورد نشود چون یک اصل بسیار مهم سیاسی و اجتماعی برای ادامه و توسعه فعالیت‌های مرجعیت و فقاہت به شمار می‌رود.

مرحله دوم آغاز مبارزه علنی و آشکار در جامعه است که عمدتاً در قرون اخیر است و در دوره‌ای که استعمار خارجی در کشورهای اسلامی نفوذ کرده و حتی برخی از کشورها را تحت اشغال نظامی خود در می‌آورد. مرجعیت شیعه در این دوره در مقابل سه پدیده بطور جدی ایستادند و مقاومت کردند:

۱- پدیده غربزدگی و تفکرات غیر اسلامی

۲- استعمار سیاسی و اقتصادی

۳- اشغال نظامی

فقها و مراجع ما پرچمداران مبارزه با این سه پدیده بودند، در عراق و ایران و لبنان و فلسطین و افغانستان در مقابل اشغالگران انگلیسی و آمریکائی و روسی و سایر قدرتهای خارجی، بطور علنی مبارزه را رهبری کردند.

از این مرحله که بگذریم، در طول ده، بیست سال اخیر این مبارزه به اوج خود می‌رسد و به مرحله سوم قدم می‌گذارد که مرحله تصدی حاکمیت و ایجاد حکومت اسلامی است. اگر کمی با دقت مطالعه کنیم، این مسئله از نظر فکری هم اوج تفکر سیاسی شیعه است یکی از محققین خارجی همین تعبیر را دارد وی می‌گوید: اصل ولایت فقیه و تشکیل حکومت اسلامی بر این اساس، قله تکامل اندیشه سیاسی شیعی در قرن اخیر است (۱۵) و واقعاً چنین است، بعد از هزار و چند صد سال، این مبارزه دوم دار به این مرحله می‌رسد که مرجعیت و مقام فقاہت ما حکومت اسلامی را تشکیل داده و تصدی حاکمیت در جامعه می‌شود.

معنی که هر مجتهدی و یا هر مرجعی فقط در یکی از ابعاد و بخشهای فقه، تخصص پیدا کند و در همان بخش فتوا صادر کند و از او تقید شود، همانطوریکه در همه علوم تجربی و انسانی کلاسیک دانشگاهی همین نوع تقسیم بندی و تخصص بوجود آمده و به مرحله عمل گذاشته شده است.

بسیار بجا است که در این جا قسمتی از دیدگاههای متفکر بزرگ استاد شهید مرتضی مطهری را که سالها پیش در این رابطه مطرح کرده است، نقل نمائیم:

«... احتیاج به تقسیم کار در فقه و به وجود آمدن رشته‌های تخصصی در فقه، از صد سال پیش به این طرف ضرورت پیدا کرده، و در وضع موجود یا باید فقهای این زمان جلو رشد و تکامل فقه را بگیرند و متوقف سازند و یا به این پیشنهاد تسلیم شوند زیرا تقسیم کار در علوم هم معلول تکامل علوم است و هم علت آن؛ یعنی علوم تدریجاً رشد می‌کنند تا می‌رسند به حدی که از عهده یک نفر، تحقیق در همه مسائل آن ممکن نیست، ناچار باید تقسیم شود، پس تقسیم کار و پیدایش رشته‌های تخصصی در یک علم، نتیجه و معلول تکامل و پیشرفت آن علم است و از طرف دیگر با پیدایش رشته‌های تخصصی و تقسیم کار و تمرکز فکر در مسائل بخصوص، آن رشته تخصصی پیشرفت بیشتری پیدا می‌کند. در همه علوم دنیا، از طب و ریاضیات و حقوق و ادبیات و فلسفه، رشته‌های تخصصی پیدا شده و همین جهت آن رشته‌ها را ترقی داده است...»

شهید مطهری (ره) سپس پیشنهاد دیگری را نیز مطرح می‌کند و آن اینکه: «در دنیا در عین اینکه رشته‌های تخصصی در همه علمها پیدا شده و موجب پیشرفتها و ترقیات محیر العقول شده، یک امر دیگر نیز عملی شده که به نوبه خود عامل مهمی برای ترقی و پیشرفت بوده و هست و آن موضوع همکاری و همفکری بین دانشمندان طراز اول و صاحب نظران هر رشته است. در دنیای امروز دیگر فکر فرد و عمل فرد ارزش ندارد، از تک روی کاری ساخته نیست، علما دانشمندان هر رشته دائماً مشغول تبادل نظر با یکدیگرند، محصول فکر و اندیشه خود را در اختیار سایر اهل نظر قرار می‌دهند، حتی علمای قاره‌ای با علمای قاره‌دیگر همفکری و همکاری می‌کنند، در نتیجه این همکاریها و همفکریها و تبادل نظرها بین طراز اولها اگر نظریه مفید و صحیحی پیدا شود، زودتر منتشر می‌شود و جا باز می‌کند و اگر نظریه باطلی پیدا شود، زودتر

بطلان آن روشن می‌شود و محو می‌گردد، دیگر سالها شاگردان آن صاحب نظر در اشتباه باقی نمی‌مانند. متأسفانه در میان ما هنوز نه تقسیم کار و تخصص پیدا شده و نه همکاری و همفکری و بدیهی است که با این وضع انتظار ترقی و حل مشکلات نمی‌توان داشت... اگر شورای علمی در فقهت پیدا شود و اصل تبادل نظر به طور کامل جامه عمل بپوشد، گذشته از ترقی و تکامل که در فقه پیدا می‌شود، بسیاری از اختلاف فتواها از بین می‌رود. چاره‌ای نیست اگر مدعی هستیم که فقه ما نیز یکی از علوم واقعی دنیا است باید از اسلوبهایی که در سایر علوم پیروی می‌شود، پیروی کنیم، اگر پیروی نکنیم. معنایش این است که از ردیف علوم خارج است» (۱۶)

اگر واقعاً موضوع تخصص در فقه به شکل مطلوب حل شود، در کنار تجزیه اجتهاد، تجزیه تقلید نیز مطرح می‌گردد بدین معنی که مقلدین در هر بخشی از فقه، از همان مجتهدی باید تقلید کنند که در همان رشته و بخش، تخصص و بلکه اعلییت دارد. البته در این مورد بحث در اصول فقه وجود دارد و راجع به تجزیه تقلید موانع و مشکلاتی ذکر شده که در جای خود باید بررسی و نقد گردد و بدون شک اگر این مشکل حل نشود ما هم در مورد مرجعیت و هم در فقهت با مشکلات زیادی مواجه خواهیم بود.

یکی از مشکلات که در همین زمان بطور جدی با آن روبرو هستیم موضوع انتخاب و نحوه انتخاب مرجع تقلید است البته اصل انتخاب مرجع تاکنون با این روش و سیستمی که در جامعه تشیع مطرح بوده، در جای خود و در مقایسه با سیستم‌های دیگر در دنیا، یک روش بسیار انقلابی بوده است چون مرجعیت تقلید در شیعه یک چیز انتصابی نیست، هیچ مقامی و هیچ کسی نمی‌تواند کسی را منصوب به این مقام کند. اصل انتخابی بودن بسیار مقدس و با ارزش است اما این انتخاب با چه شکل و روشی انجام می‌گیرد؟ اولین مسئله‌ای که در این جا مطرح می‌شود انتخاب «اعلم» است اما برای «اعلم» چه ضابطه‌ای داریم و واقعاً تشخیص اعلم با این ضابطه‌ها امکان دارد؟ در این مورد دو مشکل وجود دارد اولاً ضابطه و معیاری که مورد اتفاق همه باشد ارائه نشده و ثانیاً هم از نظر تشخیص مصداق، پیدا کردن اعلم طبق ضوابط ارائه شده کار بسیار دشوار است و از همین رو می‌بینیم که در ادوار مختلف، مراجع متعدد وجود داشته و مردم از مجتهدین متعدد بعنوان اعلم تقلید کرده‌اند.

معین، رأی می‌دهند یا اینکه مردم بطور غیر مستقیم دخالت می‌کنند بدین معنی که جمعی را به عنوان نماینده خود بر می‌گزینند و آن نمایندگان به عنوان یک مجمع یا یک شورا در مورد مسائل مورد نظر تصمیم می‌گیرند.

چه اشکال دارد که ما هم در انتخاب مرجعیت از همین روشهای سیستماتیک استفاده کنیم؟ به نظر می‌رسد که هیچ اشکالی از نظر شرعی و فقهی نخواهد داشت اما با این توضیح که باید در ابتدا عده‌ای از صاحب نظران و شخصیت‌های علمی و فقهی طراز اول به شمول خود مراجع عظام گردهم آیند و برای این موضوع قانون و آئین نامه خاصی تدوین کرده و به تصویب برسانند تا بعد طبق آن آئین نامه، شخصیت‌های مورد اعتماد مردم از نقاط مختلف و بل از کلیه مناطق و کشورهای شیعه نشین هستند، از طرف خود مردم انتخاب شوند تا با اجتماع در یک شورا پس از بحث و مذاکره، مرجع جامع الشرائط را برای مردم معرفی کنند و تنها در این صورت و با این سیستم است که می‌توان از نظر اهل خیره بطور دقیق استفاده کرد و گرنه باز هم اختلاف نظر باقی خواهد بود.

امروز پس از پیروزی انقلاب اسلامی و برقراری نظام جمهوری اسلامی در ایران، در مورد تعیین مقام رهبری و ولایت امر، همین روش در قانون اساسی در نظر گرفته شده و مطابق آن عمل هم شده و مجلس خبرگان بطور رسمی و قانونی با انتخابات مستقیم از طرف خود مردم، موظف هستند که به نمایندگی از طرف خود مردم، شخص واحد شرائط رهبری را برگزینند که پس از ارتحال حضرت امام (قده) در مورد تعیین مقام معظم رهبری حضرت آیه الله خامنه‌ای دام ظلّه با همین روش عمل کردند.

اما کاش در مورد انتخاب مرجعیت نیز از چنین روش استفاده شود و میلیونها انسان از تحیر و سرگردانی نجات پیدا کنند. البته اگر از این روش استفاده شود، یک مشکل عمده دیگر هم که در روند مرجعیت ما وجود دارد بر طرف می‌گردد. این مشکل عبارت است از: تعدد مرجعیت در جهان اسلام و تشیع. اگرچه در تعدد مرجعیت، نقاط مثبتی هم وجود دارد ولی در مجموع جنبه‌های منفی آن بیشتر است و در واقع همان مشکلی که در جهان اسلام از ناحیه تعدد مذاهب وجود دارد، در قلمرو فتوا همان مشکل از ناحیه تعدد مرجعیت در جامعه شیعی وجود دارد و بسیاری از اوقات همین تعدد باعث سوء استفاده دشمنان و اختلاف و تفرقه داخلی و عامل یک

برای معیارهای اعلی‌ت را در راهها و احتمالاتی را ذکر کرده اند:

۱- اعلم کسی است که توانائی او بر تنقیح و تهذیب قواعد اصولی، بیشتر از دیگران باشد زیرا احکام فرعی از همین قواعد استنباط می‌شود.

۲- اعلم کسی است که احکام را از ادله به نحو جزم و یقین استنباط کند نه با ظن و گمان.

۳- اعلم کسی است که حکم را سریع تر از دیگری استنباط نماید.

۴- اعلم کسی است که احکام بیشتری را نسبت به دیگری استنباط کرده باشد.

۵- اعلم کسی است که در تطبیق قواعد و اصول و تطبیق کبری بر صغری، مهارت بیشتری از دیگران داشته باشد. (۱۷)

۶....

بدین ترتیب می‌بینیم که یک ضابطه دقیق و مورد قبول همه وجود ندارد و بر فرض وجود ضابطه، در تطبیق آن و تشخیص مصداق اعلم بین مجتهدین متعدد، کار بسیار دشوار است و مسئله شیاع و اهل خیره هم نمی‌تواند این مشکل را حل کند. برای حل این مشکل راههای گوناگونی وجود دارد:

۱- برخی اصولاً اعلی‌ت را شرط نمی‌دانند و مخصوصاً با توجه به شرائط فعلی، حداقل اعلی‌ت در فقه و اصول را کافی نمی‌دانند. (۱۸)

۲- برخی هم «شورای مرجعیت» را پیشنهاد می‌کنند بدین معنی که از میان کلیه مراجع و مجتهدین، یک جمعی بعنوان شورای مرجعیت انتخاب شوند و آنها با بحث و شورا، فتوای خود را واحد ساخته و برای کلیه مقلدین یک رساله عملیه بیرون دهند و مردم در واقع از شورای مرجعیت تقلید کنند و نه از یک فرد معین.

البته این طرح از نظر علمی و عملی با مشکلات و موانعی مواجه است که اگر این اشکالات رفع شود، ایده آلت‌ترین راه حل خواهد بود.

۳- راه دیگر هم این است که برای «انتخاب و نظر خواهی از اهل خیره» یک تشکیلات و روش سیستماتیک در نظر گرفته شود. ما امروز در دنیا می‌بینیم که انتخاب، اشکال گوناگون و متعدد پیدا کرده و با یک نظم و آئین مشخص و تدوین یافته و قانونی انجام می‌شود، گاهی بطور مستقیم برگزار می‌شود که آحاد مردم بطور مستقیم درباره موضوع یا شخص

(۹) حدید/ ۲۵

(۱۰) بقره/ ۲۱۳

(۱۱) اعراف/ ۱۵۷

(۱۲) «اهل البیت» تنوع ادوار و وحدة هدف، نام کتابی است از متفکر شهید سید محمد باقر صدر که در واقع مجموعه‌ای از سخنرانی‌های ایشان درباره سیره مبارزاتی ائمه (ع) است و ظاهراً به فارسی هم ترجمه شده و خواندن آن برای آشنائی با رسالت ائمه (ع) لازم و ضروری است.

(۱۳) «شهداء الفضیلة» تألیف مرحوم علامه امینی مؤلف کتاب معروف الغدیر است که به زبان فارسی بنام «شهدای راه فضیلت» توسط استاد جلال الدین فارسی ترجمه شده و بسیار جالب و خواندنی است.

(۱۴) درباره اصل انقلابی و کالت و نقش و کلا در زمان ائمه (ع) و عصر غیبت مراجعه شود به: نظام الادارة الدینیة عند الشیعة الامامیة تألیف استاد محمد فوزی، چاپ لبنان.

(۱۵) ریچارد هیرید کحیان در کتاب «الاصولیه فی العالم العربی» به نقل از مجله «الفکر الجدید» شماره ۶ چاپ لندن ص ۱۶۶

(۱۶) سخنرانی استاد مرتضی مطهری در کتاب (بحثی درباره مرجعیت و روحانیت) ص ۶۱ - ۶۵

(۱۷) مراجعه کنید به کتابهای اصول فقه مبحث اجتهاد و تقلید

(۱۸) آیه الله سید محمد حسین فضل الله - از علمای معاصر - اعلییت را شرط نمی‌داند. دیدگاههای ایشان درباره مرجعیت طی چند گفتگو در کتاب «المعالم الجدیدة للمرجعية الشیعیة» تألیف سلیم الحسنی جمع آوری شده و انصافاً مشتمل بر نظریات و تحلیلهای جالب و مطابق با مقتضیات زمان است.

(۱۹) آیه الله شهید صدر (ره) در مورد مرجعیت و مشکلات فقاقت و سیستم درسی و تحصیلی حوزه، دیدگاهها پیشنهادات و طرحهای جالبی ارائه داده که قسمتی از آنها را در مقدمه کتاب (دروس فی علم الاصول) و در کتاب (الاسلام یقود الحیاة) و در مقدمه کتاب (مباحث الاصول) تألیف آیه الله سید کاظم حائری می‌توان مطالعه کرد. همچنین درباره مشکلات حوزه و نارسائیهای موجود و راه حلهای آن در مجله «پیام حوزه» شماره اول ص ۲، نشریه شورای عالی مدیریت حوزه علمیه قم مطالب و مقالات و نظرخواهی‌هایی چاپ شده که مطالعه آن مفید است.

پایان

سلسله مشکلات دیگر می‌شود. پس برای جلوگیری از این مشکلات، ما باید به سوی «وحدت مرجعیت» حرکت کنیم اما این وحدت امکان ندارد مگر اینکه با یک دید وسیع و افق نوین به مرجعیت نگریسته شود، همه جوانب قضیه به دقت مورد مطالعه قرار گیرد، مشکلات جهان اسلام و مصالح و نیازهای همه مسلمانان و شیعیان در کشورهای مختلف در نظر گرفته شود، از تنگ نظری و تعصبات خشک قومی و ملی صرف نظر شود و برای تحقق این هدف، آئین و قانون رسمی به تصویب همه صاحب نظران و مراجع و شخصیتهای طراز اول برسد. خلاصه اینکه زمان ما با قرنهای گذشته بسیار تفاوت پیدا کرده، از نظروسعت، کمیت، کیفیت، رشد جمعیت، تعدد کشورها، بعد مسافت، جنگالهای سیاسی، پیچیده‌گی زندگی بشر، قطب بندیها و تحولات سیاسی و اجتماعی و اقتصادی و دهها مورد دیگر از ما می‌طلبد که در مورد مرجعیت و مشکلات حوزه و روحانیت و فقاقت و سیستم تحصیلی و اسلوبهای تکامل و تخصص علمی، جدی تر بیندیشیم. (۱۹)

بحثهای دیگری نیز در این رابطه وجود دارد که با این فرصت اندک مجال طرح آنها را نداریم و بطور کلی و به عنوان نتیجه گیری از بحث باید بگوئیم که: مرجعیت ما در بعد سیاسی در اوج تکامل فکر سیاسی و عمل سیاسی خود نائل شده است اما در بعد علمی و مشکلات عملی در مسئله مرجعیت و تقلید و مسائل حوزه هنوز هم نارسائیهای زیادی وجود دارد که باید توسط فقها و مراجع تقلید و شخصیتهای اندیشمند جامعه اسلامی، به این مشکلات توجه شود و راه حل سنجیده شود تا فقه ما و علوم اسلامی ما و مرجعیت ما، متناسب با پیشرفت زمان و متناسب با حیات امروزین انسان به پیش برود و جامعه را به سوی آن هدف مقدسی که در بینش توحیدی و نظریه خدا محوری مطرح است، هدایت و رهبری کند.

والسلام علیکم ورحمة الله وبرکاته

(۱) بقره/ ۲۱۳

(۲) و (۳) (۴) بقره/ ۳۰

(۵) بقره/ ۳۱

(۶) بلد/ ۱۰

(۷) انسان/ ۳

(۸) احزاب/ ۷۲